

ارزش گویش نیشابوری

گویند که عمرولیت صفار چون نیشابور را به زیر نگین درآورد، گفت:

«شهری را گرفته ام که گل آن خوردنی، بوته ی آن ریواس و سنگ های آن فیروزه است»

امروز اگر آن دلاور سیستانی بر نیشابور دست می یافت جای آن بود که نخست از گرفتن شهری بر خویشتن ببالد که گنجور و گوهرستان واژه های ناب پارسی است.

گویش های محلی فارسی، چه در جای جای ایران کنونی رایج باشد، چه بیرون از مرزهای سیاسی، در حکم ذخایر ارزنده ای است که انبوهی از واژه ها، اصطلاحات، امثال، افسانه ها، اشعار و تصنیف های فارسی را نگاه داشته و گردآوری، ضبط، تحقیق و نشر اهم آنها ضرورتی انکار ناپذیر است.

نیشابور با آن گذشته درخشان تاریخی و فرهنگی، تاریخ هنوز از عهده شمارش بزرگان و دانشوران این سرزمین برنیامده، یکی از ارزشمندترین گونه های گویش فارسی را تا امروز پاس داشته است. حفظ تلفظ های درست و کهن، همچون مراعات دقیق واو یا یای معلوم و مجهول، حفظ بسیاری از

کنایات، استعارات و امثال برخی از وجوه زندگی گویش نیشابوری است که در این نوشته بدانها اشارتی هست.

عناصر دستوری

در گویش نیشابوری بسیاری عناصر دستوری ارزنده بر جای مانده که برخی امروز متروک و ناشناخته است و شناسایی آنها بس سودمند تواند بود، از آن میان به ذکر چند پسوند بسنده می کنم.

الف) «وک» (واو مجعول + کاف تازی): این پسوند که پس از اسامی کوتاه و گاه اصوات می آید و معمولاً صفت نسبی می سازد، کاربرد بسیار دارد و هنوز زنده و تقریباً فعال است. همانند:

بادوک {badok}: خودپسند و پر افاده

ترسنوک {tersunok}: ترسو. گویا با وساطت نون وقایه

گیلوك {gilok}: گل آلود

ب) «له» (لام مفتوح + های غیر ملفوظ): این پسوند که معنای نسبت می دهد، پس از اسامی قرار می گیرد و اسمی دیگر می سازد و موارد استعمال آن بسیار است. همچون:

آوله {ahvla} و اوله {avla}: آبله و تاول. منسوب به «آو» (=آب)

چله {chala}: چاله، گویا منسوب به «چه» (=چاه)

چیکله {chikela}: قطره، منسوب به «چیک» (صدای افتادن قطره)

ج) «یخ» (مصوت معلوم یاء + خای معجمه); این پسوند پس از اسامی معنای شباهت دارد و صفت می سازد. مانند:

پتیک {pettikh}: آشفته. مانده به «پت» (pat) که در نیشابور نخ در هم

پیچیده و مانند آن را گویند

تریخ {terikh}: راست ایستاده. گویا مانده به «تیر»

زرنیک {zernikh}: بیمارگونه و زردروی. گویا مانده به «زر» با وساطت نون

وقایه

د) «او» (مصوت الف + واو صامت); این پسوند معنای شباهت دارد و پس از

صفات می آید که بر عیب و نقصان دلالت می کند و صفتی دیگر می سازد.

مانند:

شلاو {shallav}: شل گونه

کراو {karrav}: کر گونه

لنگاو {langav}: لنگ کونه

ه) «نا» (نون + مصوت الف): این پسوند، پس از صفات می آید و اسم می

سازد. مانند:

تنگنا {tangna}: جای تنگ

سوزنا {suzuna & sevezuna}: سبزه عید

خزانه واژگان

شناسای واژه های ناشناخته متون پارسی کهن و بازیافت واژه های فنا شده

فارسی از میان گویش های موجود یکی از نیازهای بنیادین زبان و ادب

فارسی است که گردآوری، ضبط و تحقیق در گویش نیشابوری، بخش

چشمگیری از این نیاز را برآورده می سازد.

گویش کنونی نیشابور از واژه های دخیل ترکی، عربی و زبان های دیگر تهی

نیست، اما راه یافتن این واژه های بیگانه جای واژه های بومی را تنگ نکرده،

بلکه لختی بر غنای آن افزوده است. حیات هزاران واژه ناب فارسی در گویش

مردم این سامان شاهد این مدعاست. بسیاری از واژه های نیشابوری در

فرهنگ ها و متون کهن پارسی بکار رفته و ریشه بسیاری را در زبان های

ایرانی کهن توان جست که از اصالت تردید ناپذیر این گویش حکایت دارد، اما می خواهم بگویم که ارزش آن روی دیگر سکه بسی افزون تر است؛ یعنی واژه های نابی که در فرهنگ ها و متون نیامده و آنها را نیشابوری ها می شناسند.

منتخبی اندک از واژه های جالب توجه نیشابوری:

آغشگه {aghushga}: پنجره و دریچه کوچک. جزء اول آن «آغش» (=آغوش) است

اخاد {akhad}: همراه با (معیت). جزء دوم این کلمه «خاد» (=خود) و جزء اول آن ممکن است پیشوند نفی باشد

الیفچ {alifch}: نوچ و چسبناک

اندر {andar}: در ترکیب و غیر ترکیب به معنای ناتنی

بیختنه {bekhena}: نزدیک. مرکب از بیخ+تن+ه. بیخ (bekh) و بیخت (bekht) نیز به همین معنی است

بنچه {buncha}: دسته ای از چیزی، مانند دسته ای اسکناس

پرپری {perperi}: پروانه

تیار {tiyar}: درست و آماده

دای {day}: دیوار

زینه {zina} و پزینه {pazina}: پله و پلکان

سفچه {sefcha}: خربزه نارسیده

امثال و اصطلاحات

صدها اصطلاح و ضرب المثل جالب و پرمفهوم در میان مردم نیشابور رایج

است که برخی از آنها در فارسی رسمی نظیری ندارد.

نمونه ای چند از امثال و اصطلاحات نیشابوری:

از گلو هم بدر رفتن (=از گلوی هم بدر شدن): یعنی با هم کنار آمدن و از عهده

هم بر آمدن

پوشت چشم تنوک کیدن (= پوشت چشم تنک کردن): یعنی ناز و غمزه چشم به

هنگام فخر فروشی و بر خود بالیدن

خاو نکیدن (= خواب نکردن) کنایه است از اعتماد نکردن

استعارات

مردم نیشابور در ضمن سخنان روزمره خود کنایه ها، استعاره ها و تشبیه های بسیار به کار می برند که از دیدگاه بلاغت ارزشمند و شایان توجه است.

چند نمونه زیبا:

عره (=اره): زن وقیح و دریده

بند تمبو کتا (=بند تنبان کوتاه): تنگ ظرف، آدم بی ظرفیت

چوله غزک (=مترسک): شخص لاغر و ضعیف

واژه سازی و واژه یابی

در گویش نیشابوری باب نحت، قلب، ابدال، تغییر شکل، اتباع و قابلیت های ساختاری، هریک ویژگی هایی دارد که توانایی واژه سازی را در این گویش افزایش داده و از سوی دیگر مردم نیشابور چنان که گذشت، خزانه ای از واژگان در اختیار دارند که به منظور معادل یابی برای واژه های بیگانه سخت سودمند تواند بود و خود این موضوع تحقیق جداگانه ای است و در این نوشته به اشاره ای کوتاه بسنده می شود.

گویش ورن نیشابوری گاه برای افاده یک معنی چندین واژه فارسی در اختیار دارند. مثلا:

الف) برای اراده «سیلی» به مناسبت از هفت کلمه متفاوت سود می جویند:

بیخ گوشی {behkgoshi}; (نظر به محل اصابت ضربه)

تو گوشی {tugoshi}; (نظر به محل اصابت ضربه)

چک {chak}; (نظر به محکمی ضربه)

سیلی {sili}; (بطور مطلق)

شپات {shuppat}; (نظر به صدای حاصل از ضربه)

شرغستی {sherghesti}؛ (نظر به صدای حاصل از ضربه)

کشیده {keshida}؛ (نظر به امتداد فاصله آغاز و پایان حرکت دست)

ب) برای اراده «قاچ» به معنای یک برش از میوه، به جز «قاچط» و «قاش» که ترکی است، پنج کلمه فارسی هم در اختیار دارند؛

الیف {alif} (=الف)؛ (برای قاچ باریک)

پله {pella}؛ (برای قاچ بزرگ که نیمی از میوه را شامل باشد)

تریشه {trisha}؛ (برای قاچ بسیار نازک)

تلواش {talvash}؛ (برای مطلق قاچ)

فال {fal}؛ (برای مطلق قاچ)

ج) برای قسمت های مختلف چهره، واژه های جداگانه ای به کار می برند؛

بوک {buk}؛ (به معنای لب)

چغند {chughund}؛ (به معنای فک)

ریک {rik}؛ (به معنای فرجه دهان)

زبک {zebak}؛ (به معنای قسمت داخلی لب)

لپ {lup}

اکنون چند واژه دیگر که صورت فارسی برخی از آنها در گویش نیشابوری منحصر به فرد است و در فارسی رسمی برای آنها نظیری نیست؛

اشکاف {ishkaf} (=شکاف): کمد داخل دیوار

حج دو دو {hajdadav}: سوسک چالاک و سریع السیر

دس خوشک {daskhushk}: خسیس

فغوو {feggavu}: نوعی مربای انگور که امروزه «مارمالاد» می گویند

کلیک {kelik}: انگشت کوچک

واژه نامه گویش نیشابوری

دیباچه

چوله قزک بارن کن بارن بپاین کن

گندوم د زر خاکه از توشنگی هلاکه

بزغله شیر میه چپو پنی—ر میه

با ترانه‌ی چوله قزک، روزگاری نه چندان دور، روستازادگان نیشابور، گوش به

جاری شدن ترنم باران بر دشت‌های سرزمین سپیده و نسیم صبح

می‌ایستادند. از این دست بسیاری ترانه‌ها، لایه‌ها، افسانه‌ها، مثل‌ها و ... که پدران و مادران ما، آرمان‌ها و آرزوها، دردها و سوزها، آموخته‌ها و تجربه‌ها، داشته‌ها و نداشته‌ها، اندیشه‌ها و باورهای خود را در قالب آنها می‌ریختند و بر محمل گویش کهن و شیرین نیشابوری، سینه به سینه به فرزندان‌شان می‌سپردند.

فلکلر (Folklore)

مردمان، همواره با انگاره‌ها، سنت‌ها و میراث حکمت‌های زندگی که از گذشته‌های دور به آنها رسیده است، زندگی می‌کنند. این انگاره‌ها، سنت‌ها و حکمت‌ها که از یک سو، حیاتی شفاهی دارند (بر زبان مردم جاریند از طریق زبانی از نسلی به نسل بعدی منتقل می‌شوند) و از سوی دیگر، بازنمایی از هویت، جهان‌نگری و دانش عمومی گروهی از مردم‌اند را «فرهنگ عامه»، «فرهنگ مردم»، «دانش عوام» یا «فلکلر» نامیده‌اند.

فلکلر [فولکلور؛ فلکلور؛ فولکلر]، واژه‌ای فرانسوی است که از دو جزء فلک (folk) به معنی توده، و لور (lore) به معنی دانش، ترکیب یافته است، که نخستین بار آمبروزا مورتن (Ambrose Morton) در ۱۸۸۵ میلادی، آثار باستان و ادبیات توده را folklore نامید. برخی تعریف‌ها برای فلکلر عبارتند

از: علم به آداب و رسوم توده‌ی مردم؛ افسانه‌ها و تصنیف‌های عامیانه؛ توده‌شناسی (فرهنگ معین). فرهنگ عامه؛ مجموعه‌ی عقاید، اندیشه‌ها، قصه‌ها، آداب و رسوم، ترانه‌ها و هنرهای ساده و ابتدایی یک ملت.

فرهنگ عامه‌ی هر منطقه، هر قوم، هر شهر بیان‌کننده‌ی آرمان‌ها، اندیشه‌ها و تجربه‌های ارزنده‌ی است که نسل‌دیروز را به امروز پیوند می‌دهد و ارزش‌ها، هنجارها، سنت‌ها و حکمت‌های زندگی را به نسل‌های بعد منتقل می‌کند. این سنت‌ها و انگاره‌های اجتماعی به زندگی مردم، معنی و مفهوم می‌بخشد و آنها را به ادامه‌ی زندگی دلگرم می‌کند. پیداست که اگر این وابستگی‌ها از آنها گرفته شود، کار و تلاش و امید و آرزو به بن‌بست می‌رسد. پیوند مداوم بین نسل‌ها از رهگذر فرهنگ عامه، باعث پویایی اندیشه، ابتکار و خلاقیت و توسعه‌ی فرهنگی در جامعه‌ی انسانی می‌گردد. مگر نه اینکه هر بنایی را بر مبنایی باید ساخت و بی‌جا نگفته اند که «ملتی که گذشته‌اش را نشناسد، آینده‌اش را نمی‌تواند بسازد».

با این پیشینه، فرهنگ عامه‌ی هر منطقه و هر گروه از مردم و هر ملت را می‌توان در زمره‌ی میراث فرهنگی آنها به شمار آورد. به عبارتی، فرهنگ عامه میراث شفاهی و معنوی است که بازنمای ارتباط حیات فرهنگی و تاریخی یک

قوم یا یک ملت است که با نمودهای گفتاری، رفتاری و موسیقایی ظاهر می‌شود.

اما از یک سو تحولات پرشتاب اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دهه های اخیر که پیشرفت و توسعه‌ی فن‌آوریهای ارتباطی، رسانه ها و وسایل حمل و نقل که جهان و مردمان آن را به ورطه‌ی فرهنگ دیکته‌ای مصرفی و ماشینی فرو غلتانده، و فرهنگ گونه‌گون و ریشه‌دار عامه را متاثر ساخته و به تدریج، آن را کمرنگ و بی‌معنا جلو داده است و از سویی دیگر طبیعت شفاهی و حیات سینه به سینه‌ی فرهنگ عامه، آسیب‌پذیری این گنجینه‌ی ارزشمند را دو چندان نموده است، به نحوی که بسیاری از سنت‌ها، باورها و سایر داشته‌های بومی به نفع فرهنگ غول‌آسای مصرف و ماشین، پای را از اذهان و افواه مردم کوچه و بازار کنار کشیده، فراموش و محوشده و چراغ این میراث رو به خاموشی می‌رود و اگر در مورد گردآوری، ثبت و پژوهش بر روی آن کاری انجام نشود، در فردایی نه چندان دور، فرصت از دست رفته و آن‌گاه چیزی به عنوان میراث و بازگوکننده‌ی هویت جمعی ما باقی نخواهد ماند.

فلکلر و گویش

در این میان گویش‌های محلی و منطقه‌ای نقشی اساسی و انکارناپذیر را به عنوان محمل و ظرف انتقال و حیات باورها و سنت‌های مردم (یا به بیانی کلی‌تر، فرهنگ عامه) ایفا می‌کنند. گویش‌ها به عنوان یکی از گونه‌ها و اشتقاقیات زبان مادر، علاوه بر کارکرد محمل انتقال فرهنگ مردم، به مثابه‌ی پاسگاه و گنجینه‌ی واژه‌ها، اصطلاحات و تعبیراتی که در زبان مادر به فراموشی سپرده شده‌اند و یا کاربرد خود را از دست داده‌اند نیز قابل توجه‌اند و از نگاهی دیگر گویش‌ها به لحاظ حیات پویا و طبیعی‌شان بر زبان عوام، مولد اجزا و ترکیباتی غنی هستند که، مطالعه و استخراج و بکارگیری آنها می‌تواند موجب غنای زبان مادر گردد. گویش نیشابوری نیز از این دسته است، دارای قدمتی دیرینه، پر از فراز و فرود در مسیر تاریخ، گنجینه‌ای سرشار ناشی از ارتباط و تطور فرهنگی اقوام گوناگون ... در بازنمآیاندن گوشه‌ای از قابلیت‌های گویش نیشابوری شما را به مقاله‌ی ارزش گویش نیشابوری ارجاع می‌دهیم.

در راستای معرفی گویش نیشابوری، اینجانب به همراهی گروهی از دوستان علاقه‌مند به فرهنگ و هویت ابرشهر ایران زمین در کلوب نیشابور به ویژه مساعدت مدیر پرتلاش کلوب -دهلیزشرق- بر آن شدیم گوشه‌ای از کار را گرفته و با استخراج و ثبت بخشی کوچک از واژگان گویش نیشابوری که به سان پایه و محملی برای کار در سایر حوزه‌های فرهنگ شفاهی مردم

نیشابور است، اقدامی هرچند مبتدی، کوچک و آزمایش گونه در این حوزه به انجام برسانیم. باشد که پژوهشگران نیشابوری و نیشابور دوستان و نیز نهادهای فرهنگی ذیربط، همچون گذشته با نگاهی کاربردی و ارزشی به این حوزه نیز نگریسته و وارد این میدان شوند تا گویش نیشابوری و بطور کلی تر فرهنگ عامه‌ی نیشابور، آن گونه که به حق شایسته‌ی آن است معرفی شود و نیز به عنوان میراثی نیک که نشان از دانش و باورهای مردمان حکیم ابرشهر سنتی و باستانی دارد، در اختیار آیندگان قرار گیرد.

آ ✓

- ± آک /äz,k/: باز؛ دوباره؛ دیگر بار
- ± آق ملاً /aqmlla/: {آق مرزا /äqm,rzā/ شوهر خواهر
- ± آق مرزا: [نک: آق ملاً]
- ± آغشکه /kašaq/: {آغشگه /äqšga/؛ آغشغه /äqšqa/؛ پنجره‌ی کوچک
- ± آغال /äqāl/: جای نگهداری گوسفندان، در بند کردن چیزی به وسیله‌ی چیز دیگر
- ± آو /äw/: آب
- ± آودوزدک /äwduzdak/: نوعی سوسک
- ± آو عینه کیدن /äw-ayna kidan/: {آو آینه کیدن}: آراستن و مرتب کردن موی سر با استفاده از آب در جلوی آینه

الف ✓

- ± اتش /atash/: آتش
- ± اتش برق /at,šbarq/: رعد و برق؛ آذرخش
- ± اتش گاو /at,š-gāw/: میله ای طویل و نسبتاً قطور که برای به هم زدن مواد آتش‌زای داخل تنور یا کوره (مانند هیزم) و برافروخته‌تر کردن آتش استفاده می‌شود.
- ± تیم /e-tim/: ای وای! (گویه ای برای بیان تعجب)
- ± اتینا /ataynā/: بیهوده
- ± اجاش /ajjāš/: هرگز
- ± اجیر /ajir/: بیدار؛ سرزنده؛ سرحال
- ± اُ جور کی باد میه و شخه مجمبه /o jur ki bād miya-vo šaxa /
mojonba/: به این صورت که باد می‌آید و شاخه می‌جنبد...؛ اوضاع و شرایط حاکی بر این است که ...
- ± اخاد /axād/: همراه؛ با
- ± اختلاط کیدن /axt,lāt kidan/: صحبت کردن؛ گفتگو کردن؛ با هم حرف زدن
- ± اخکوک /axkök/: چغاله ی زردآلو
- ± ارا کیدن /arā kidan/: آرایش کردن؛ آراستن
- ± ارده /ar,da/: {عرده /ar,da/}: لاستیک خودرو؛ تایر خودرو

- ± ارّه /arra/؛ /orra/ : زن وقیح و دریده
- ± ارونجه /arunja/؛ /runjaä/ : یونجه
- ± ازا /ezä/ : ماده‌ی اشتعال زای روی جعبه‌ی کبریت
- ± از پوشتی /az pušti/ : پشتیبانی؛ حمایت؛ طرف‌داری
- ± از دستی /az d,sti/ : عمدا؛ به عمد
- ± از رد /az rad/ : دنبال؛ پشت سر
- ± از سر وا کیدن /az sar wä kidan/ : کار را به پایان رساندن؛ پذیرایی مناسب را به جا آوردن
- ± از سر کول افتین /az s,r kavl aftiyan/ : از تدبیر کاری افتادن؛ از کاری یا چیزی غافل شدن
- ± از کّلی صبح /az k,llay söh,b/ : از سر صبح؛ از ابتدای صبح
- ± از گلو هم بدر رفتن /az g,lu ham b,dar roftan/ : با هم کنار آمدن؛ مصالحه کردن
- ± استاق /astäq/ : گوسفند نازا
- ± استقو /ast,qo/ : استخوان
- ± اشکاف /eškäf/ : کمد دیواری
- ± اشکینه آوجیج /aškina-äwjij/ : نوعی غذا (اشکنه)

- ± اغوش / aquš/: 1/ آغوش. ۲. یک دسته گندم یا هر گیاه و محصول درو شده که در آغوش جای گیرد
- ± اغیله /aqila/: مشغول کاری بودن؛ مشغله
- ± اقراف /aqrař/: شکاف بزرگ
- ± الغاو بلغاو /alqāw-balqāw/: همهمه؛ سر صدای زیاد و نامفهوم
- ± الفچ /alefč/: {علفچ //alefč/؛ الیفچ /alefč/} چسبناک
- ± القاج /alqāj/: نوعی نخ ضخیم که در بافت قالی کاربرد دارد
- ± القشنه /alqošna/: نوعی گره
- ± القیشتک /alqiřtak/: بشکن زدن
- ± ک- /ak-/: او (ضمیرپسوند برای سوم شخص در افعال گذشته ی ساده. مثال: هستک /hastak/ = او هست؛ گوفتک /guftak/ = او گفت)
- ± ک- /ak-/: تو (ضمیر پسوند برای دوم شخص در برخی افعال امر. مثال: وایستک /vāystak/ = بایست)
- ± اله /ala/: سیاه، خشمگین (چشم الگی /č,řmal,gi/: چشم غره)
- ± اله کیدن /lla kidanõ/: خم شدن (انسان)
- ± الهونه /alwana/: نوعی کیسه (شبهه خورجین)
- ± اله توک /alatõk/: {عله توک //alatõk/} بیمار؛ مریض
- ± الیز /aliz/: {علیز /aliz/؛ التیز /altiz/؛ علتیز /altiz/}: لگد زدن (حیوانات)

- ± الیجک /alijak/: دستکش ضدخار
- ± الیف /alif/: قاچ باریک
- ± اماج /amǎj/: نوعی غذای سوپ مانند
- ± امبون /ambon/: کیسه
- ± انتیکه /antikka/: {عنتیکه /antikka/}: عتیقه؛ آنتیک؛ قدیمی
- ± انجی /anji/: {عنجی /anji/}: ذره؛ مقدار ناچیز
- ± اُنجی /onji/: آنجا
- ± انجین /anjiyan/: رشته رشته کردن (انجیدن)
- ± اندر /andar/: ناتنی
- ± اوسار /awsār/: افسار
- ± اوسنه /avsana/: افسانه؛ قصه؛ داستان
- ± ایشتوی؟ /ištōwi/: چطوری؟؛ حالت چطور است؟
- ± ایقزر /iqzar/: این قدر؛ این مقدار
- ± ایگه /ikka/: تنها
- ± اینجی /inji/: اینجا
- ± ایش /1/: ayiš/: اصطلاحی در کشاورزی؛ ۲. خانواده؛ عائله (دو ایشه /du-ayiša/: مردی که دو همسر(خانواده) دارد)

ب ✓

- ± باجی /bāji/: خواهر
- ± باد خوردن /bād xordan/: 1. تاب بازی کردن؛ معلق بودن بر روی هوا. ۲. جریان یافتن هوا بر روی چیزی
- ± باد باد کیدن /bād-bād kidan/: فخرفروشی کردن؛ خود را بیش و برتر از دیگران نشان دادن
- ± باد کیدن /bād kidan/: قهر کردن، ناز کردن از روی رنجیدگی
- ± باد و بیدم /bād-o-baydam/: باد و بوران. [نک: بیدم]
- ± باد سوک /bādök/: پرافاده، مغرور
- ± بار خواب /bār xāb/: بهار خواب؛ تراست خانه
- ± باک کلو /bāk-k,lo/: {باکلو /bāk,lo/}: پدر بزرگ
- ± بای داین /bāy dāyan/: باختن؛ از دست دادن
- ± ب پوف پوف نگا دشتن /b, puf puf n,gā doštan/: به نرمی و ملایمت رفتار یا کار کردن؛ مدارا کردن
- ± بجول /b,jöl/: استخوان ترقوه (معمولا حیواناتی چون گوسفند، گاو، شتر و ...)
- ± بجول بزی /bazi b,jöl/: نوعی بازی که با بجول انجام می گیرد. نک
بجول
- ± بحولنی /behöllani/: پس بدهی؛ خرج کنی؛ جبران کنی [بحولنندن
/b,höllondan/: پس دادن]

- ± بخ تره /bex-trra/: جالیز
- ± بخته /baxta/: گوسفند پروری نر
- ± بختنه /bext,na/: پهلو
- ± بخ گوشه /bex-qōši/: سیلی
- ± بدفلع /bad-f,le/: بدعادت
- ± ب دم امین /b, dom amiyan/: وقت دوشیدن شیر گوسفند فرارسیدن (صبح‌گاه شیر گوسفندان را می دوشند)
- ± برجمه /barjama/: پالان
- ± ب رد کیدن /berad kidan/: گم کردن
- ± برونه /b,runa/: شکاف، سوراخ یا بریدگی در قسمت پایینی سازه هایی مانند تنور (که در مورد تنور از طریق برونه، خاکستر برجای مانده را بیرون می‌کشند)
- ± بری کیدن /b, rri kidan/: پیراستن مو به شیوه‌ی چیدن پشم گوسفندان؛ پیراستن موی سر به نحوی که پستی و بلندی‌های جای قیچی اصلاح مشخص باشد.
- ± بزم /bezom/: {/beyzom/} گویه ای برای تایید سخنان طرف مقابل گفتگو و ادامه‌ی سخن به کار می رود (احتمالا مخفف: به از آن هم ...)
- ± ب زوال /be z,wāl/: ناتوان؛ ضعیف؛ مظلوم
- ± بزه /baza/: پهنا (پزه)

- ± بازی کیدن /1/: bazi kidan. بازی کردن. ۲. رقصیدن
- ± بعری کیدن /beari kidan/: لودگی کردن
- ± بقلو /b,qlavu/: بوقلمون
- ± بگردم /1/: begrdom. دور بزنم؛ چرخ بزنم؛ گشت و گذار کنم؛ ۲. فدا شوم (بگردمت: فدایت شوم)؛ ۳. جستجو کنم
- ± بلعت /bal-ato/: به اصطلاح پول کسی را بالا کشیدن
- ± ب لُق و پِق /be laqq-o paq/: بدون سرو صدا؛ ساکت
- ± بلکم /balkom/: شاید
- ± بلق /b,lloq/: صدای ترکیدن حباب
- ± بنجیر /banjir/: نوعی دانه‌ی روغنی؛ کرچک
- ± بنچه /bonča/: دسته (یک بنچه پول /yak bonča pul= یک دسته پول)
- ± بلغور /b,lqör/: نوعی ماده‌ی غذایی حاصل از آرد درشت گندم
- ± بلغوشیر /b,lqöšir/: ماده‌ی غذایی حاصل از بلغور و شیر
- ± بلو /balu/: زگیل (نوعی عارضه‌ی پوستی)
- ± بلیش ماهر /bališmāh,r/: جانوری شبیه سوسک که بال‌های سختی دارد
- ± بوجچه /buj-ča/: لقمه‌ی بزرگ نان در دهان جویدن
- ± بودی /budi/: تمام؛ کامل

- ± بوشی کیدن /bawši kidan/: شیوه ای از استعمال مواد مخدر
- ± بوزم غوره /bözomqõra/: نوعی خارپشت با جثه و تیغ های بزرگ
- ± بوغه /böqa/: آمیزش دادن گاو (احتمالا به منظور اصلاح نژاد)
- ± بوک /buk/: گونه؛ لپ
- ± بولویه /bulvaya/: پرستو
- ± بوی ری /böyri/: بیرون؛ خارج هر چیز
- ± بیاج /beyäj/: بوته ی هندوانه و خربزه
- ± بیاخ /biyǎx/: گویه ای که برای فراخواندن و تحریک سگ بکار می رود (بیاخ بیاخ)
- ± بیتی 1 /bayati/: ابزاری برای درو محصول کشاورزی. ۲. دام (معمولا گاو) که به کمک آن گندم و جو درو می کنند
- ± بیدم /baydam/: سرما. [نک باد و بیدم]
- ± بیغوش /šbayqu/: {بغوش /baquš/}: جغد
- ± بینج /baynij/: گهواره
- ± بیو /biyawo/: بیابان